

تأثیرات ویرانگر جنگ بر معارف افغانستان

□ احمدبخش اخلاصی *

چکیده

افغانستان از زمان شکل‌گیری، همواره درگیر جنگ بوده است و این جنگ‌ها و نبردهای خونین به جز تباهی، ویرانی و نابودی هیچ ارمنان دیگری برای مردم این کشور نداشته و در عوض کشور را به عقب رانده و جلو هرگونه ترقی و پیشرفت را گرفته است. نظر به اینکه حجم بیشتر این جنگ‌ها و منازعات در پنج دهه‌ی اخیر داخلی بوده است، آسیب‌ها و صدمات جبران‌ناپذیری بر پیکر این کشور وارد ساخته که در این میان، تأثیرات آن بر نهاد ضعیف و نحیف معارف جدید کشور کاملاً مشهود و محسوس است. با توجه به اینکه مباحث این نوشتار را بررسی تأثیرات جنگ‌ها و منازعات داخلی بر معارف جدید افغانستان تشکیل می‌دهد، از اینرو لزوماً مسئله جنگ و درگیری از زمانی بررسی می‌گردد که هم‌تراز با شکل‌گیری معارف مدرن در این کشور است. اگر چنانچه شکل‌گیری معارف جدید را از زمان امیر شیرعلی خان بدانیم، نفس آن را تعند و دشمنی امیر عبدالرحمن خان کاملاً قطع کرد و چنانچه شکل‌گیری آن را به زمان حبیب‌الله خان برگردانیم، شورش حبیب‌الله کلکانی آن را ازهم پاشید. بعد از آن کودتاه هفت ثور، تجاوزها، اشغال‌ها و جنگ‌های خونین داخلی در طول نزدیک به پنج دهه‌ی اخیر، معارف جدید را زمینگیر کرده و تنها توانست در طول بیست سال نظام جمهوریت یک نفس بکشد که در این عمر کوتاهی خودش آثار و برکات زیادی داشته است.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، جنگ، معارف، تاریخ؛ انوشته‌کنین، غرجستان.

مقدمه

بدون شک، هیچ پدیده‌ای به میزان جنگ مخرب و ویرانگر نیست. در واقع، جنگ یک پدیده‌ای شوم و نکبت‌بار در زندگی اجتماعی انسان‌ها است که از ابتدای شکل‌گیری زندگی اجتماعی با آن همراه و همزاد بوده است. چنانچه به تاریخ حیات بشری توجه کنیم، چه بسا عامل اصلی انقراض بسیاری از تمدن‌های بشری در پرتو همین جنگ‌ها و منازعات قومی، ملی و بین‌المللی اتفاق افتاده است. از این‌رو، جنگ در نقش خودش فاجعه‌بار، مخرب، ویرانگر و کشنده است؛ ولی در عین حال هیچ کتله قومی و گروه سیاسی و هم‌چنین هیچ کشوری نمی‌تواند ادعا کند که در هیچ شرایطی درگیر جنگ نگردیده و همچنان از پدیده‌ای مضر و آسیب‌رسان آن در امان خواهد بود. سیاست‌های استعماری و استثمار در سطح منطقه و جهان و هم‌چنین روابط نادرست و تبعیض‌آمیز قومی و گروهی و استبداد داخلی و نیز زیاده‌خواهی‌های نامشروع و غیر اصولی و بسیاری از عوامل دیگر موجب بروز جنگ‌ها و منازعات درونی و بیرونی می‌شود.

افغانستان از زمان شکل‌گیری خود، همواره درگیر جنگ بوده است و این جنگ‌ها و نبردهای خونین به جز تباهی، ویرانی و نابودی هیچ ارمان دیگری نداشته و در عوض کشور را به عقب رانده و جلو هرگونه رشد و پیشرفت را گرفته است. در این میان جنگ‌های چند دهه‌ای اخیر که در کشور به وقوع پیوسته است، آسیب‌ها و صدمات جدی و جبران‌ناپذیری بر پیکر این کشور وارد ساخته و به خصوص جنگ‌هایی که از سال ۱۳۵۷ آغاز گردید و تا هنوز ادامه دارد، بیچارگی، تباهی و ویرانگری بیشتری داشته است. بدتر از آن، کمک‌ها و حمایت‌های سیاسی و نظامی بیرونی خصومت‌ها را بین گروه‌های درگیر بیشتر، عمیق‌تر و شدیدتر کرده؛ زیرا هر دو طرف درگیر همیشه بر این امر جدی و استوار بوده است که تا مقابل را از ریشه نابود کند.

با توجه به اینکه موضوع این نوشته را تأثیرات جنگ‌ها و منازعات داخلی بر معارف جدید افغانستان تشکیل می‌دهد، از این‌رو لزوماً مسئله جنگ و درگیری از زمانی بررسی می‌گردد که

معارف مدرن شکل گرفته است. براساس نظریات بسیاری از مورخان تاریخ معارف افغانستان، نهاد تعلیم و تربیت مدرن در زمان حبیب‌الله خان با تاسیس لیسه حبیبیه شکل گرفته و در این دوره روند آرامی پیموده و در اواخر این دوره به دلیل شکل‌گیری جریان مشروطیت در لیسه حبیبیه، شخص شاه نسبت معارف جدید بدین گشت و در نتیجه شمار زیادی از سران و اعضای نهضت مشروطه راهی زندان یا روانه‌ای جوخه دار شدند. معارف جدید در زمان امان‌الله خان علاوه بر اینکه روند به رشد داشت، در مواردی با اصلاحات بیشتری نیز همراه گردید و در حقیقت همین اصلاحات و تغییرات اساسی موجب شد تا واکنش‌ها و حساسیت‌های گروه‌های سنتی و متعصبان دینی برانگیخته شود، سپس بر اثر تبلیغات بی‌باکانه و گسترده‌ای آنان، آشوب‌ها و شورش‌هایی در نقاط مختلف کشور شکل گرفت و به تعقیب آن جنگ و درگیری داخلی شعله‌ور گردید و در نتیجه با سقوط سلطنت امان‌الله خان، نظام آموزشی ازهم پاشید و دروازه‌های مکاتب به روی شاگردان پسر و دختر مسدود گردید.

معارف در دوران سلطنت ظاهرشاه گرچند به دور از جنگ به مسیر خود ادامه داد؛ ولی در عین حال با فراز و فرودهای زیادی روبرو گردید که در بسیاری از موارد تبعیض‌ها و تعصبات کور قبیله‌ای مشکلات و چالش‌های فراوانی بر آن تحمیل کرد. با سقوط حکومت جمهوری سردار محمد داود خان و آغاز جنگ‌های داخلی با صدمات و آسیب‌های جدی و جبران‌ناپذیری مواجه گردید. در حقیقت از آن روز، تقریباً چهل و پنج سال می‌گذرد و در طول این مدت، نهاد تعلیم و تربیت جدید افغانستان در میان خون و آتش غطه‌ور بوده است و از ابعاد و زوایای مختلف در معرض تهدیدها، آسیب‌ها و تخریب‌های ویرانگر بوده است. در واقع در طول این سال‌ها هزاران مکتب تخریب گردید، ده‌ها هزار معلم و شاگرد کشته شد و صدها هزار دیگر آواره گردید و میلیون‌ها تن از نعمت سواد ابتدایی محروم گشت. در اینکه بر مواد درسی، برنامه آموزشی، برنامه درسی و ... در کل نظام آموزشی چه گذشت؟ هر کدام تحقیق جداگانه و مستقل می‌طلبد که باید در فرصت‌های دیگری بررسی گردد.

نام افغانستان در گذر تاریخ

نام «افغانستان» یک اسم ترکیب یافته از واژه «افغان» و پسوند مکانی «ستان» است و در حال حاضر این واژه نام یک کشور خاص در یک جغرافیای محدود و مشخص می‌باشد. نخستین بار این اصطلاح در قرن چهارم هجری در مورد بعضی از قبایل پشتون منطقه شرق خلافت اسلامی در آثار نویسندگان مسلمان به کار رفته است (غبار، ۱۳۷۴، ۶ و دایرةالمعارف آریانا، ۱۳۳۵، ش ۱، ۲۶۴) و این برداشت در کتاب حدود العالم (مینورسکی، ۱۳۷۲، ترجمه: میرحسین شاه، ۲۱۱) و تاریخ یمینی (عتبی، ۱۳۴۵، ترجمه: ابوالشرف ناصح جرفادقانی، ص ۳۳۳، ۲۸۵) و تاریخ بیهقی (بیهقی، ۱۳۷۷: ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۶۵) به چشم می‌خورد.

کلمه افغانستان به مرور زمان در مکتوبات و نوشته‌های سایر نویسندگان نیز راه یافت و در گذر زمان مفهوم وسیع‌تری به خود گرفت تا آنجا که در قرن دهم هجری نام بخشی از قبایل پشتون (ابدالی) شد و در قرن دوازدهم بر تمام قبایل پشتون (ابدالی و غلجائی) اطلاق گردید (دایرةالمعارف آریانا، همان، ش ۱/ ۲۶۴-۲۶۵). این اصطلاح در قرن سیزدهم توسعه مفهومی یافت و بر تمام مردم افغانستان اعم از هزاره، تاجیک، ازبک و پشتون و سایر اقوام و قبایل افغانستان به کار رفت و جایگزین نام قسمتی از سرزمین خراسان بزرگ گردید. براساس برخی از نظریات کلمه افغان نخستین بار در اواخر قرن هشتم هجری در تاریخ نامه‌ی هرات به معنای مکان و سکونت قبایل افغان استفاده شده است (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۵؛ ارنسکی، ۱۳۷۹: ۲۲۸؛ مایل هروی، ۱۳۷۱، ۲۵؛ غبار، همان، ۹). این کلمه در معنای فعلی خود و با محدوده‌ی تقریبی امروزی از اوایل قرن سیزدهم هجری مرسوم گشته است (محمود، ۱۳۵۳: ۱/ ۳۴).

نام افغانستان در ماه شعبان سال ۱۲۱۵ هـ.ق ضمن قرارداد کتبی میان انگلستان و ایران در مورد دولت دُرّانی به کار رفت (مونت استوارت، ۱۳۷۶، ترجمه: محمد آصف، فکرت، ص ۱۰۵ و ۱۵۸ و فرهنگ، همان، ج ۱، ۱۸) و در آغاز، مردمان و حاکمان افغان از پذیرش نام افغانستان به جای خراسان امتناع می‌ورزیدند. مونت استوارت الفنسرتون انگلیسی که چند سال پس از این قرارداد به کابل آمد و پس از بررسی وضعیت کشور چنین نوشت: «افغانان نام عمومی برای

کشورشان ندارند؛ اما افغانستان که محتملاً نخست در ایران به کار برده شده، مکرر در کتاب آمده است و اگر به کار رود برای مردم آن سرزمین ناآشنا نیست... نامی که توسط ساکنان سرزمین بر تمامی کشور اطلاق می‌شود، خراسان است» (فرهنگ، همان، ج ۱، ۱۸)

از گزارشات فوق برداشت می‌شود تا قرن سیزدهم هجری، افغانستان بخشی از خراسان بزرگ بوده است که شامل سیستان و کابلستان نیز می‌گردید (فرهنگ، همان، ص ۱۷-۲۶. غبار، همان، ۹). به همین دلیل، بسیاری از نویسندگان و تاریخ نگاران افغانی و غیر افغانی، خراسان بزرگ را نام مشهور دوران اسلامی تا اواسط قرن سیزدهم هجری این سرزمین تلقی کرده‌اند (دایرة المعارف آریانا، همان، ج ۳، ۲۳۳). به هر ترتیبی نام افغانستان برای نخستین بار در تاریخ این کشور در نامه‌ها و قراردادهای رسمی میان پادشاه ابدالی با دولت انگلستان در ماه جمادی الاول سال ۱۲۵۴ هجری استفاده گردید (فرهنگ، همان، ص ۳۸-۳۹).

معارف در افغانستان

معارف در افغانستان قدمت زیادی دارد و تعدادی از شهرهای افغانستان در عهد خراسان بزرگ مرکز تعلیم و تربیت بوده است. به عنوان نمونه شهر هرات از جمله چهار شهر بزرگ و عمده خراسان تا پیش از حمله مغولان بود که به مراکز پرشمار علمی، مساجد و مدارس شهرت داشته است. یاقوت حَمَوی جغرافی‌دان و تاریخ‌نویس عرب‌زبان یونانی تبار قرن ششم و هفتم قمری در سال (۶۰۷ ه.ق) از شهر هرات دیدن کرده است و این شهر را از مهم‌ترین مراکز علمی و مدنی خراسان تعریف نموده و در توصیف آن گفته است: «شهری نیکوتر و وسیع‌تر از آن ندیدم به خصوص که از وجود علما و فضلاء پُر بود و دریغا که مغولان کافر در سال ۶۱۸ بر آن تاختند و آنه را ویران کردند» (غنیمه، ترجمه: نورالله کسای، ۱۳۷۷، ص ۲۰-۲۱).

شهر هرات در زمان «شاهرخ تیموری» (۸۰۷ - ۸۵۰ ه.ق) و فرزندش «غیاث الدین بایسنقر میرزا» (۸۵۲ - ۸۶۱ ه.ق) به دلیل توجهی که آن دو شخص به اهل علم و ادب داشته‌اند، به حیث یکی از مراکز مهم علمی و ادبی در جهان اسلام مطرح شد و شمار زیادی از علما، دانشمندان، شعراء و ادبای سایر شهرهای اسلامی را به سوی خود جلب کرد. در

زمان «سلطان حسین بایقرا» (۸۷۵ - ۹۱۱ ه.ق) و وزیر دانشمند او امیر علی شیر نوایی هرات به مرکز دانشمندان بزرگ و سخن‌سرایان نامی تبدیل گردید که سرآمد آنان مولانا عبدالرحمن جامی شاعر، نویسنده و عارف مشهور قرن نهم بود (غنیمه، همان، ص ۲۰ - ۲۱).

به همین پیمان‌ها شهرهای تاریخی بلخ و غزنی نیز در عصر شکوفایی علمی خود معروف بوده و عالمان و اندیشمندان این دو شهر در رشد و شکوفایی تمدن و فرهنگ اسلامی و هم‌چنین فعالیت‌های علمی و فرهنگی نقش جدی ایفا کرده‌اند. سرزمین افغانستان علی‌رغم آنکه دارای سابقه فرهنگی درخشان و مراکز علمی و آموزشی پرشمار و شکوهمند بوده و شخصیت‌های علمی و ادبی برجسته و مشهوری به جهان علم و دانش تقدیم داشته است؛ اما در حال حاضر بررسی تاریخی تحولات فرهنگی و آموزشی این سرزمین با چالش‌ها و مشکلات فراوانی روبرو گشته است که تغییر نام این جغرافیا یکی از بزرگترین این چالش‌ها به شمار می‌رود. مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی محقق و پژوهشگر معاصر افغانستان معتقد است هرگاه خواسته باشیم موضوع را صرفاً در محدوده‌ای افغانستان مورد بحث و بررسی قرار دهیم با محدودیت‌های زیادی روبرو خواهیم شد که تاریخ آن از قرن دوازده هجری/ هیجده میلادی (۱۱۶۰ ه.ق/ ۱۷۴۷ م) دور نخواهد رفت. این واقعیتی است تلخ و ناگوار که تمامی محققان و نویسندگان افغانستانی و غیر افغانستانی به ناچار به آن گردن نهاده و در این قالب پیش ساخته قلم فرسایی کرده‌اند (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۴۵۰).

لذا، به ناچار مطالعه خدمات و فعالیت‌های آموزشی و تحولات فرهنگی افغانستان از روزگاری آغاز می‌گردد که این سرزمین از گذشته پربار و درخشان خود جدا می‌شود و حکومتی در قندهار شکل می‌گیرد که ریاست آن را احمدشاه ابدالی عهده‌دار می‌گردد. احمدشاه ابدالی دوران حکومت خود را در جهت برقراری نظم و آرامش در کشوری که تازه تاسیس شده بود با جنگ سپری نمود و هیچ توجهی به ارائه‌ای خدمات و فعالیت‌های آموزشی نکرد. تحولات فرهنگی و فعالیت‌های آموزشی دوران تیمورشاه (پسر احمدشاه) دومین پادشاه افغانستان با شعر و ادب همراه گردید و به گفته‌ای دولت‌آبادی: «با رفتن تیمورشاه، بازار داغ قصه‌خوانی و شعرسرایي هم از رونق افتاد و اندک فعالیت فرهنگی

صورت گرفته به غارت رفت و چراغ نیمه روشن فرهنگ و ادب به کلی خاموش گشت»
(دولت‌آبادی، همان: ۴۵۰)

امیر شیرعلی خان و معارف در افغانستان

بعضی از مورّخان از جمله مرحوم غلام محمد غبار تاریخ معارف جدید افغانستان را به دوره امیر شیرعلی خان (۱۲۴۶-۱۲۵۶) برمی‌گرداند و او را به عنوان مؤسس تعلیم و تربیت نوین معرفی کرده است. ایشان این حرکت شیرعلی خان را متأثر از اصلاحات و پیشنهادات سید جمال‌الدین افغانی می‌داند: «سید در روز وداع با امیر شیرعلی خان در ارگ بالا حصار کابل، تمام نظر و پروگرام اصلاحی خود را که در طومار طویلی نوشته بود، به شاه تقدیم نمود. شاه به خوبی پذیرفت و وعده‌ی تطبیق آن را در مملکت داد» (غبار، همان، ۵۹۳). در ادامه مرحوم غبار شمار مکاتب امیر شیرعلی خان را نام می‌برد و بعضی از ویژگی‌های آن را هم ذکر می‌کند: «در زمینه فرهنگ امیر شیرعلی خان دو مکتب به طرز جدید، یکی ملکی و دیگری نظامی تأسیس کرد» (همان، ۵۹۵). مضامین درسی مکتب نظامی: علوم ریاضی، جغرافیا، شیمی و نقشه کشی و مکتب ملکی (ویژه اشراف زادگان، ثروتمندان و شاهزادگان) در تمام برنامه‌های آموزشی شبیه مکتب نظامی بود» (محمد زهیر پاینده، ۱۳۳۹، ۲۴).

این در حالی است که برخی از مورّخان دیگر، این ادعا را نمی‌پذیرد و آن را فاقد سند و اعتبار می‌داند. از جمله مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ معتقد است: «اولاً وضعیت فرهنگ و ادب در مدت نزدیک به چهل سال (از مرگ دوست محمدخان تا مرگ امیر عبدالرحمن) افغانستان بازهم در سطح پایین بود. دوماً برای تأثیرپذیری اصلاحات امیر شیرعلی خان از تعلیمات و نظریات سید جمال‌الدین هیچ سند قابل اطمینانی ارائه نشده است تا بر اساس آن بتوان در این زمینه قضاوت کرد و هیچ‌گونه شباهتی هم میان آن دو اصلاحات به چشم نمی‌خورد» (فرهنگ، همان: ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۳، ۴۳۶). مرحوم فرهنگ هدف از اصلاحات امیر را تقویت دولت مرکزی در برابر دشمنان داخلی می‌داند (فرهنگ، همان، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۳، ۴۳۶) و به همین جهت نه تنها صحت ادعای اقدامات شیرعلی خان را مورد تردید قرار می‌دهد؛ بلکه

اعتقاد دارد که وی هیچ‌گونه اقدامی در این زمینه انجام نداده است. «نقیصه‌ی بزرگ اصلاحات امیر شیرعلی خان که به ناکامی مطلق منجر گردید، در این بود که هیچ اقدامی برای ترویج معارف و علم تخنیک جدی در کشور به عمل نیامد تا اشخاص شایسته برای اجرای امور به طرز جدید تربیه شود» (همان، ص ۳۳۱-۳۳۳).

تعاند و دشمنی امیر عبدالرحمن خان با معارف

بعد از اینکه زمام قدرت به دست امیر عبدالرحمن خان افتاد، در دوران ۲۲ ساله حکومت (۱۲۵۷-۱۲۷۹) وی به جز ساخت یک مدرسه‌ی دینی، سایر مراکز علمی و فرهنگی به صورت کامل تعطیل گردید و او بدون هیچ‌گونه تغییر و تحول فرهنگی و آموزشی، دوران حکومت خود را در جنگ و نبرد با مردم افغانستان برای تثبیت حکومت خود به پایان برد که بیشترین قربانی این جنگ‌ها را هزاره‌ها تشکیل می‌داد. مرحوم غبار، امیر عبدالرحمن خان را دشمن مراکز دینی و علمی معرفی می‌کند:

درک این مطلب ضروری است که شاید در آن عصر هیچ مدرسه و مرکز دینی و علمی از دستبرد و تخریب امیر قهار، مصون نمانده بود. لذا امیر قهار برای توجیه اعمال دینی و برآورده ساختن مقاصد سیاسی خود به نام دین و مذهب مدرسه دینی را در مسجد چوب‌فروشی کابل تأسیس کرد» (غبار، همان، ۶۵۰). مرحوم غبار در ادامه در ارتباط با دشمنی امیر عبدالرحمن خان با تمدن و فرهنگ جدید می‌نویسد: «هیچ نقطه‌ی درخشانی در تاریخ این عهد راجع به فرهنگ جدید دیده نمی‌شود. بی‌اعتنایی امیر در این زمینه تا جایی بود که می‌توان آن را تعاند و تعمد او در جلوگیری از فرهنگ نامید...؛ معهدا یک مکتب نساخت و یک جریده تأسیس نکرد؛ در حالی که افغانستان با هر دو سابقه داشت (غبار، همان).

شکل‌گیری معارف جدید و امیر حبیب‌الله خان

بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان، فرزندش حبیب‌الله خان به سلطنت رسید. با توجه به شکل‌گیری حکومت مرکزی یکپارچه بعد از نبردهای سنگین و قتل عام‌های گسترده توسط

عبدالرحمن خان و ایجاد آرامش نسبی در کشور، یک سلسله اصلاحات و تغییرات در دوران سلطنت حبیب‌الله خان به وجود آمد که از آن جمله می‌توان به تأسیس معارف جدید در افغانستان اشاره کرد. حبیب‌الله خان با تأسیس و ساخت نخستین مکتب رسمی (لیسه حبیبیه) به تعلیم و تربیت جدید در افغانستان رسمیت بخشید. این لیسه دارای سه مرحله ابتدایی، رشدی (متوسطه) و اعدادی (لیسه) بود که با ساختار و مواد آموزشی مشخص در سال ۱۲۸۳ در شهر کابل تأسیس گردید (غبار، همان، ۷۰۲).

با تحلیل و ارزیابی دقیق می‌توان گفت که معارف رسمی در زمان حبیب‌الله خان در پایتخت متمرکز بوده است و از حوزه مرکزی شهر کابل بیرون نرفته است؛ ولی در عین حال همین فضای آموزشی محدود و کوچک نیز در اختیار عموم نبوده؛ بلکه در خدمت شاهزادگان، امیرزادگان، سردارزادگان و ثروتمندان و در مجموع در خدمت دستگاه حاکم بوده است. این مساله کاملاً روشن است که در گذشته دولت مرکزی افغانستان همیشه از گروه نژادی خاص حاکم حمایت کرده و بیش‌ترین امکانات و منابع دولتی را در این راستا به مصرف رسانده است. الیویه روآ می‌نویسد: «... در افغانستان بر عکس، دولت همیشه به عنوان وسیله‌ی به نفع پشتون‌ها در جهت برتری بر دیگر گروه‌های نژادی عمل کرده است» (الیویه روآ، ترجمه: عالمی کرمانی، ۱۳۸۹، ۲۲).

با ظهور و شکل‌گیری معارف جدید در افغانستان و ارتباط معلمان و متعلمان، با تمدن نوین و توسعه دانش آموزش و پرورش در جهان، به تدریج جریان مشروطیت در فضای آموزشی کشور (به خصوص لیسه حبیبیه) شکل گرفت که بلافاصله با سرکوب دولت مرکزی روبرو گردید. شکل‌گیری جریان مشروطیت و رشد آن در نظام آموزشی جدید سبب گردید که حبیب‌الله خان با نگاه بدبینانه نسبت به عملکرد مکاتب بنگرد و به سرعت، وارد کار و زار شد و «شمار زیادی از سران و اعضای نهضت مشروطه را اعدام و یا روانه‌ی زندان نمود، و از علاقه و توجهی که در آغاز نسبت به معارف جدید داشت، کاسته شد و در اواخر حکومت خویش نسبت به توسعه و گسترش معارف نوین بی‌میل گردید» (جمیل‌الرحمن کامگار، ۱۳۸۷، ۲۶).

امان‌الله خان و رشد معارف جدید در افغانستان

یکی از اهداف اساسی امان‌الله خان در افغانستان، گسترش تعلیم و تربیت بود و به همین جهت نهاد تعلیم و تربیت جدید در دوران سلطنت امان‌الله خان از شهر کابل پا فراتر گذاشت و به برخی ولایات دیگر نیز قدم گذاشت. مرحوم غبار خدمات و فعالیت‌های آموزشی دوره سلطنت امان‌الله خان را این گونه به تصویر می‌کشد: «طبق ماده‌ی ۶۸ قانون اساسی نخستین افغانستان، تحصیل معارف تا درجه‌ای ابتدائیه اجباری شد و در پایتخت به علاوه لیسه حبیبیه، لیسه‌های امانی و امانیه که توسط پروفیسران فرانسوی و جرمنی و استادان داخلی تأسیس گردید، مکاتب رشدی غازی، رشديه استقلال، تلگراف، رسّامی، نجّاری، معماری، السنه، زراعت، دارالعلوم عربی، رشد مستورات، رشديه جلال‌آباد، زراعت رشديه قندهار، رشديه هرات، دارالمعلمین هرات، رشديه مزارشريف، رشديه قطغن، مکتب پلیس، موزیک، قالین بافی، آرچتکت، تدبیر منزل زنانه، مکتب طیبه مستورات و... در لیسه‌ها و مکاتب رشدی و مسلکی سه هزار نفر طلبه تحصیل می‌کردند» (غبار، همان، ص ۷۹۲-۷۹۳).

در زمان سلطنت امان‌الله خان، پای زنان نیز به نهاد معارف رسمی کشور باز شد و با تأسیس نخستین مکتب دخترانه (لیسه عصمت) توسط ملکه ثریا و مادرش در سال ۱۲۹۹ ش/ ۱۹۲۱ م این پروژه عملی گردید. این مکتب بعد از گذشت چندین سال فعالیت، به لیسه "ملالی" تغییر نام داد و گروهی از دختران فارغ‌التحصیل این مکتب برای تحصیل به خارج از کشور نیز اعزام شد. در این زمینه مرحوم غبار می‌نویسد: «... سال دیگر یک عده دختران افغانی در ترکیه به غرض تحصیل اعزام و فرستادن و یک عده طلبه نظامی در انگلستان در نظر گرفته شد» (غبار، همان، ۷۹۳).

رویداد دیگری که در زمان سلطنت امان‌الله خان اتفاق افتاد این بود که وزارت معارف تأسیس شد و دکتر جمیل‌الرحمن کامگار در مورد این رویداد می‌نویسد: «تهداب تعلیم و تربیه جدید، عصری و منظم در کشور روی دست گرفته شد و برای اولین بار در تاریخ افغانستان وزارت معارف در سال ۱۲۹۹ ش/ ۱۹۲۲ م تأسیس شد و سردار محمد سلیمان اولین وزیر معارف کشور تعیین گردید» (کامگار، همان: ۲۷).

تأثیرات ویرانگر جنگ و منازعات داخلی بر معارف جدید

اصلاحات و تغییرات امان‌الله خان و به خصوص حضور دختران در مکاتب با مخالفت علما و متنفذین دینی آن روزگار مواجه گشت. در حقیقت، تعقیب و پیگیری سیاست‌های معارف از کانال نظام تعلیم و تربیت جدید با سیستم پیشرفته با هنجارهای قبیله‌ای همساز نبود و به همین جهت، اکثر علما و متنفذان دینی آن وقت بر ضد سلطنت امان‌الله خان قرار گرفت و در نتیجه قیام‌ها و جنگ‌هایی که بعداً در نقاط مختلف کشور آغاز گردید، رنگ و بوی دینی به خود گرفت. لذا، یکی از عوامل مهم که نقش اساسی در فروپاشی حکومت امان‌الله خان داشت، اصلاحات در نظام آموزشی افغانستان و ورود زنان به عرصه معارف بود. در واقع از همان روزی که پای زنان و دختران با طرح و حمایت ملکه ثریا، همسر امان‌الله خان به نهاد معارف باز گردید، زمزمه‌های مخالفت آغاز شد و حتی لویه جرگه پغمان و سخنرانی امان‌الله خان و استناد او به آیات و روایات و همچنین استناد به سیاست‌ها و عملکردهای سایر کشورهای اسلامی در قبال معارف زنان هم نتوانست بسیاری از نمایندگان را قانع بسازد. مخالفت‌های جدی و تخریب‌آمیز اقدار سنتی، به خصوص علما و متنفذان دینی و مذهبی آرام آرام زمینه را برای شورش و همچنین جنگ و درگیری داخلی آماده کرد و در نتیجه با گسترش شورش‌ها، جنگ‌ها و نبردها سلطنت امان‌الله خان سقوط کرد.

اول، شورش کلکانی و فروپاشی معارف جدید

اشاره شد که عوامل متنوع و گوناگونی موجب گشت تا اصلاحات امان‌الله خان با مخالفت‌های شدید مردمی روبرو گردد؛ ولی «آنچه که مخالفت علیه رژیم امانی را به نقطه اوج خود رساند، اعتراض دسته جمعی رهبران دینی بود که در اواخر ماه سپتامبر رهبری اعتراضات عمومی را علیه پالیسی‌های دولت به دست گرفتند... رهبری جبهه مخالف امان‌الله خان را همان گروه نخبه‌علمای کابل که وسایل جانشینی وی را بر تخت سلطنت فراهم کرده بودند، به دست گرفتند» (سنزل نوید، ترجمه: محمدنعم مجدی، ۱۳۸۸، ۱۹۱).

در بخشی از اعلامیه ۱۹ ماده‌ای که بعد از پیروزی حبیب‌الله کلکانی در ششم شعبان

۱۳۴۷ هـ. ق (۱۳۰۸ ش) منتشر گردید دلایل تکفیر امان‌الله خان را چنین بیان داشته است:

سلام شفاهی را منع و به اشاره‌ی سر تبدیل کرده، عوض دستار کلاه مقرر کرده، لباس جدید را عوض لباس قدیم معین نموده، ریش‌تراشی را رواج داده، مکاتب زنانه تاسیس کرده، برقع (چادری) را برانداخته، متعلمات در خارج فرستاده، با علمای دین مخالفت داشته، محصلین در مکاتب انگلیسی تحصیل کرده، در شرع فساد روا داشته، سنه قمری را به شمسی مبدل ساخته و (غبار، همان، ۸۲۷).

شعارها و مخالفت‌های شدید علما و متنفذان دینی، بستر مناسب برای پیدایش شورش‌ها و قیام‌های مسلحانه عمومی بود. از این‌رو، وقتی که شورش‌ها همگانی شد حبیب‌الله کلکانی با استفاده از شرایط نابسامان کشور از سمت شمال وارد کابل گردید و بلافاصله پایتخت را به تصرف خود در آورد و در اولین سخنرانی گفت:

من اوضاع بی‌دینی و لاتی‌گری حکومت سابق را دیده، کمر خدمت به دین بستم و شما را از کفر و لاتی‌گری نجات دادم. آینده من پول بیت‌المال را به تعمیر و ساخت مدرسه ضایع نکرده، به عسکر و ملا خواهم داد که دعا کنند» (فرهنگ، همان ج ۲، ۵۷۶). و سپس سیاست‌ها و برنامه‌های تعلیمی و تربیتی دولت‌اش را این چنین اعلان نمود: «مکاتب انگریزی، فرانسوی و جرمنی را موقوف کردم. برآمدن زنان و دختران بالغه را بدون اجازه ولی‌شان و مکتب مستورات موقوف کردم. فرستادن دخترها را که در خارجه نموده بود [در خارج تحصیل می‌کردند] چون بدناموسی ملت بود جایز ندانستم و آن‌ها را خواسته دیگر فرستادن را قطعاً ممنوع کردم (ننگیال، ۱۳۶۶، ۳۳).

در نتیجه حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا) دروازه‌های مکاتب جدید را به روی پسران و دختران بست و با چنین اقدامی به شکل‌گیری و روند رو به رشد معارف در افغانستان پایان داد. مرحوم غبار فروپاشی و سقوط دولت امانی و روی کار آمدن حبیب‌الله کلکانی را یک فاجعه‌ی تاریخی برای افغانستان تلقی می‌کند (غبار، همان، ۸۳۴).

دوم، جریان هفت ثور و تأثیرات و پیامدهای آن بر معارف

کودتای هفت ثور در سال ۱۳۵۷ شمسی اتفاق افتاد و از آن روزگار تا هنوز کشور روی آرامش به خود ندیده است. من شخصاً کودتای هفت ثور را به خاطر دارم؛ ولی با توجه به اینکه کودک پنج الی شش ساله بودم و چیزی از آن نمی فهمیدم و تنها مضمون و محتوای صحبت‌های بزرگان محله که در این مورد باهم گفتگو می‌کردند، همچنان در گوشه‌ای ذهن‌ام مانده است. به راستی کودکان هم‌سن و سال من از آن روزگار تا به حال روز خوش ندیده‌اند و هر آنچه تجربه کرده و آزموده‌اند جنگ، مصیبت، دربدری، بدبختی، آوارگی، تحقیر، توهین، غربت و بیچارگی و... بوده‌اند.

به هر صورت کودتای هفت ثور اتفاق افتاد؛ اما اینکه کدام عامل یا عواملی موجب شد تا این رویداد تلخ به وقوع بپیوندد، در این نوشته در صدد بررسی و بازیابی آن نیستیم. گرچند، بر پایه دیدگاه برخی از کارشناسان مسایل سیاسی و اجتماعی، کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ زاینده‌ی فضای استبداد، خفقان، تبعیض و تعصب حاکمیت‌های پیشین بوده است و کودتاچیان با حمایت و پشتیبانی شوروی سابق بدنبال تشکیل حکومت فراگیر، ملی و بدور از تبعیض و تعصب نژادی، زبانی و مذهبی در افغانستان بوده‌اند؛ اما دیری نپایید که این حکومت نیز گرفتار نظامی شد که مشکلات بزرگ‌تری را بر کشور خلق کرد که تا هنوز ضربات سهمگین آن ادامه دارد و علاوه بر تخریب کشور و عقب‌نگهداشتن آن، بسیاری از شخصیت‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی کشور به کام مرگ فرورفت.

معارف جدید، با کودکای هفت ثور با مشکلات و چالش‌های زیادی روبرو گردید که با آغاز جنگ میان دولت طرفدار شوروی سابق و گروه‌های جهادی صدمات و آسیب‌های جدی و جبران‌ناپذیری سپری کرد. گرچند، به اعتقاد سلطان‌علی کشمند یکی از نخست‌وزیران دولت مارکسیستی عمده‌ترین تغییرات و تحولات در خصوص معارف جدید افغانستان در این دوره بوده است:

به ملاحظه‌ای ضرورت‌های یک جامعه مدنی و در هماهنگی با پیشرفت‌های دانش و تکنیک معاصر، در سیستم آموزش و پرورش در کشور دگرگونی‌های بنیادی پدید

گردید. هدف از معرفی سیستم جدید در دهه هشتاد، از میان برداشتن تبعیض و امتیاز از لحاظ موقف اجتماعی و از لحاظ مسایل ملی، مذهبی و زبانی معمول گشته و فراهم کردن زمینه‌های نوین آموزش و پرورش سالم ذهنی و جسمی برای کودکان، نوجوانان و جوانان بود (سلطانعلی کشتمند، ۲۰۰۳: ۳/۸۵۴).

بعد از کودتای هفت ثور، مضامین درسی جدید که برای صنف‌های ۷ - ۱۲ تهیه و تصویب شد به شرح ذیل است:

تعریف عمومی علوم سیاسی، ساختمان اجتماعی و اقتصادی جامعه، سوسیالیسم و پیروزی‌های آن در جهان، طبقه و مبارزه طبقاتی، امپریالیسم یا سیستم استثماری، نهضت‌های انقلابی طبقه‌ای کارگر، انقلاب سوسیالیستی، تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (روسیه)، ملکیت عامه چگونه به منبع تولید عامه تبدیل شده می‌تواند، کمونیسم عالی‌ترین مرحله‌ای سوسیالیسم، دولت و انقلاب، جنگ عادلانه (بلاک سوسیالیستی) و جنگ غیرعادلانه (بلاک غرب)، مانوئیسم و انحرافات آن از نظر سوسیالیسم علمی، تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تاریخ دوستی افغان - شوروی (نیازی، ۱۳۶۸: ۱۳۷-۱۳۸).

هم‌چنین در موسسات تعلیمی (دارالملمین عالی و پوهنتون‌ها) مضامینی چون: «سوسیولوژی علمی، ماتریالیسم تاریخی، ماتریالیسم دیالکتیک، تاریخ نهضت‌های انقلابی و تاریخ نوین یا تاریخ معاصر افغانستان از سال ۱۹۱۹ تا انقلاب هفت ثور» (نیازی، همان: ۱۳۸).

یکی دیگر از برنامه‌های مهم احزاب خلق و پرچم در افغانستان طرح مبارزه با بی‌سوادی بود که این مسأله به یک جنبش داوطلبانه در تمام نهادهای اداری، اجتماعی و فرهنگی تبدیل گردیده بود. هم‌زمان با صدور فرمان "سواد آموزی امر حیاتی است" ریاست سواد آموزی در ولایات تأسیس و امحای بی‌سوادی به حیث یکی از وظایف مهم وزارت تعلیم و تربیت با ترتیب برنامه‌های وسیع آغاز گردید. در سال ۱۳۶۴ ریاست سواد آموزی در تشکیلات آموزش و پرورش به سطح معاونت ارتقا داده شد (محمد ظهیر پاینده، بیتا، ۱۳۲). اما این سیاست با برخی حرکت‌ها و فعالیت‌های عجولانه و شتابزده همراه گردید که اغلب با احساسات، عنعنات و سنت‌های شکل گرفته در درون روستاها و قصبات در آویخت و بر اثر

آن برنامه‌ها و پروگرام‌های مبارزه با بی‌سوادی از رونق افتاد. البته موضوع شعار امحای بی‌سوادی در کشور یک امر جدید نبوده است؛ بلکه این شعار در گذشته نیز مطرح بوده است که هیچگاه به ثمر نرسیده است.

با پیروزی احزاب خلق و پرچم در هفت ثور ۱۳۵۷ دروازه‌های مراکز و مؤسسات تحصیلات عالی به روی همگان از هر قوم و قبیله و مذهب باز گردید و افراد براساس توانایی‌ها و شایستگی‌های شخصی، جذب پوهنتون می‌شدند. با ایجاد سیاست باز و دید فراگیر، تنوع قومی و مذهبی در جمعیت فاکولته‌ها به وجود آمد، و حضور فرزندان اقوام و مذاهب مختلف افغانستان در تمام مراکز تحصیلات عالی و حتی در لیست بورسیه‌ها به چشم می‌خورد و در نتیجه اقدامات مذکور، دیوار تعصبات قومی، زبانی و مذهبی فرو ریخت. ولی دیری نپایید که پیشداوری‌ها و تعصبات دیگری از راه رسید و به نوعی تمام گروه‌های جهادی - اسلامی از امتیازات معارف جدید محروم گشت و بسیاری از دانش‌آموزان و دانشجویان مسلمان یا وابسته به یکی از احزاب جهادی از مکاتب دولتی و مراکز تحصیلات عالی اخراج و یا فرار کردند. البته، به این مسئله باید توجه کرد که محرومیت جهادی‌ها و فرزندان‌شان از امتیازات معارف یک سویه نبوده است؛ بلکه بیشترین نقش را در این زمینه خود گروه‌های جهادی داشته‌اند.

امتیازاتی که معارف جدید در دوران حاکمیت احزاب خلق و پرچم در افغانستان داشت، همگانی و رایگان بودن تحصیلات تمام دوره‌ها، از میان برداشتن آزمون ورودی به دوره‌ی ثانوی برای فارغ‌التحصیلان صنف هشتم (که در زمان ریاست جمهوری محمد داود خان اجرایی شده بود)، لغو اجباری کورس‌های زبان پشتو، رفع تبعیض و امتیازات قومی، زبانی و مذهبی، طرح ریشه‌کنی بی‌سوادی در جامعه، تأسیس کودکستان‌های مختلف در شهر کابل و برخی شهرهای بزرگ دیگر برای مأموران دولتی و غیر دولتی و اعزام صدها دانشجو از اقوام و قبایل مختلف افغانستان برای تداوم تحصیل به خارج از کشور به خصوص شوروی سابق، بوده است.

ولی جنگ‌ها و نبردهای مداوم و سنگین باعث گردید که از طراوت و نشاط معارف کاسته شود و بر شیب نزولی تعلیم و تربیت رسمی کشور سرعت بخشید. بر اساس یک آمار که

در سال ۱۳۶۰ منتشر شد:

تعداد شاگردان پسر و دختر در کشور به ۲۹٪ می‌رسید که ۴۶٪ پسران و ۱۱٪ دختران بودند. ولی در سال ۱۳۶۵ به چهارده فیصد رسید که ۱۹٪ آن پسران و ۱۰٪ دختران بودند. حال آنکه در سال ۱۳۵۷ تعداد مکاتب و مدارس کشور ۳۱۶۱ باب بود، ولی در سال ۱۳۶۷ این تعداد به ۱۳۴۸ باب رسید. تعداد شاگردان مراکز تحصیلات عالی در سال ۱۳۵۷ به چهارده هزار نفر می‌رسید و در سال ۱۳۶۳ این تعداد به شش هزار نفر کاهش یافت و شمار زیادی از شاگردان و محصلان بعد از کودتای ۱۳۵۷ و تجاوز روس‌ها به خارج از کشور رفتند (کامگار، همان: ۱۳۱-۱۳۲).

سوم، مجاهدین و جنگ‌های داخلی و تأثیرات آن بر معارف

سیاست‌ها و برنامه‌های تعلیمی دو ماه بعد از تشکیل دولت اسلامی مجاهدین در افغانستان اعلان گردید. برهان‌الدین ربانی، دومین رئیس جمهور حکومت مجاهدین در افغانستان، تعلیم و تربیت جدید را از نهادهای عمده فرهنگی قلمداد کرده و به ایجاد نصاب تعلیمی بر مبنای اصول اسلامی تأکید نمود و آن را پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی افغانستان به شمار آورد. هم‌چنین وی بر ضرورت حفظ جوانب کمی و کیفی معارف تأکید کرد تا کشور از وضعیت فعلی رهایی یابد:

دولت اسلامی قویاً سعی و تلاش می‌ورزد تا برای همه نوباوگان و جوانان کشور زمینه‌ای تحصیل را به صورت رایگان فراهم سازد. به عقیده ما تعلیم و تربیت کودکان و رشد ذهنی و علمی نوجوانان بر مبنای تعالیم والای اسلامی که سرمایه‌های گران بهای کشور می‌باشند، عامل عمده در رشد و انکشاف جامعه و حراست و پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی به شمار می‌رود. ما در نظر داریم نصاب تعلیمی را مطابق اصول اسلامی و نیازمندی‌های زندگی نوین جامعه‌مان عیار سازیم. جنبه‌های کمی و کیفی معارف را بالا ببریم و وضع تعلیمی کشور را از شرایط اسفبار و نامساعد کنونی نجات بخشیم (اندیشمند، سایت گفتمان/ پیمان ملی/ سرنوشت، تاریخ مراجعه: ۱۳۸۸/۵/۲۰).

دولت اسلامی در حالی جانشین حکومت پیشین گردید که بیش از دو هزار مکتب آسیب دیده یا به کلی ویران شده بود. بازسازی و نوسازی این مکاتب علاوه بر نیازمندی بودجه کلان، بسیار زمان بر بود. هم‌چنین ایجاد یک نظام آموزشی جدید و نصاب درسی واحد در تمام مقاطع تحصیلی و برخی از آسیب‌ها و کاستی‌های پیدا و ناپیدای دیگر، دولت مجاهدین را با چالش‌ها و مشکلات زیادی روبرو کرده بود. البته، علیرغم تمام مشکلات موجود، دولت اسلامی مجاهدین می‌توانست با درایت و کفایت بر تمام کاستی‌ها و نارسایی‌های موجود فایق آید و جهاد و مقاومت مردم افغانستان را به سمت اهداف والای انسانی و اسلامی و در چهارچوب منافع دینی و ملی مردم افغانستان سوق دهد.

با وجود وعده‌های کلان سران دولت مجاهدین در راستای احیای معارف مطلوب در افغانستان، خود نیز گرفتار تفکر و اندیشه برتری قومی و نژادی گردید و بار دیگر شعله‌های جنگ و درگیری در کابل زبانه کشید و معارف زخم خورده‌ای افغانستان، دور جدیدی از انحطاط و فروپاشی را تجربه کرد. همان‌گونه که روشن است تعلیم و تربیت در سال‌های جهاد و مقاومت با رنگ و بوی دینی، مذهبی و گروهی؛ و همراه با فرهنگ جهاد و مقاومت رشد کرد. ولی «چیزی نگذشت که فرهنگ و ادبیات جهاد و مجاهدین نیز، نمک و ادویه قومی، زبانی، منطوقی و برتریت جویی را با خود مخلوط نموده و با تشکیل شورای ثقافتی جهاد در افغانستان، دور جدیدی از جنگ فرهنگی مبتنی بر اصل برتریت قومی و زبانی آغاز شد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۴۵۷).

با وجود اوضاع نابسامان پایتخت، معارف و اهل معارف صدمات شدیدی را متحمل گردید و عملاً دروازه‌های بسیاری از مکاتب مسدود، و ساختمان‌ها و مراکز تحصیلی در اختیار نیروهای درگیر قرار گرفت و به جای تعامل فرهنگی باهم به تبادل آتش پرداختند و سرانجام برخی از مراکز تحصیلی شهری که در سال‌های جهاد و مقاومت از گزند حملات گروه‌های جهادی و مردمی مصون مانده بودند در جریان درگیری‌های داخلی گروه‌های رقیب به ویرانه تبدیل گردید.

معارف در مناطق روستایی نیز وضعیت بهتر از کابل نداشت. زیرا بسیاری از مکاتب در

سال‌های جهاد و مقاومت مردم افغانستان در برابر نیروهای شوروی و رژیم کمونیستی افغانستان تخریب گردید و آنچه که باقی مانده بود نیز در جریان جنگ‌های داخلی میان گروه‌های رقیب از بین رفت. در این مورد احمد رشید که شاهد تغییرات و تحولات سیاسی، نظامی و اجتماعی سی ساله‌ای افغانستان بوده است، می‌گوید:

بی‌سوادی قبل از ظهور طالبان یک مشکل اساسی بود که ۹۰ درصد دختران و ۶۰ درصد پسران را دربر می‌گرفت. در بسیاری از مناطق روستایی، مدارس در اثر جنگ ویران شده و حتی یک باب مکتب باقی نمانده است (احمد رشید، ترجمه: اسدالله شفایی و صادق باقری، ۱۳۷۹، ۱۷۱).

چهارم، جنگ، تحجر و انزوای معارف جدید

گروه طالبان در دور نخست حاکمیت خود، در ششم میزان، سال ۱۳۷۵ شهر کابل را به تصرف خود درآورد و بلافاصله با تشکیل شورای شش نفره حاکمیت خودش را در این شهر تثبیت نمود. سپس همین حاکمیت شورای شش نفری طالبان بعد از گذشت یک سال به «امارت اسلامی» تغییر کرد. نخستین واکنشی که از سوی این گروه با تعلیم و تربیت جدید انجام گرفت، جلوگیری دختران از ادامه تحصیل بود. این اقدام یا عملکرد گروه طالبان در حالی انجام می‌گرفت که تعدادی از مکاتب پسرانه نیز در ولایات چون قندهار، غزنی، لوگر و میدان مسدود شده بود و در همان موقع مولوی حفیظ‌الله حقانی، یکی از کارمندان ارشد طالبان، سیاست آموزشی گروه طالبان را در قبال معارف جدید این‌گونه بیان کرد:

اکثر رهبران تحریک طالبان معتقدند که تعلیم دینی اصل است و تعلیم عصری یک امر درجه دو. بنابراین، این نوع تعلیم آن قدر جالب توجه آنان نیست.» وی در ادامه می‌گوید: «طالبان معتقدند؛ تعلیم معارف جدید یک امر اضافی است و به خاطر جریان جهاد بر علیه فساد، جهاد در قدم اول قرار دارد (محمداکرام اندیشمند، همان).

البته، رهبران طالبان در ارتباط با اولویت و برتری آموزش دینی بر آموزش جدید باهم اختلاف نداشتند؛ بلکه برتری آموزش دینی نزد آنها به باور عمیق تبدیل شده بود و این امر را جزء اصول بنیادین حکومت خود قلمداد می‌کرد. اما راجع به سازگاری یا عدم سازگاری معارف

جدید با احکام پنج‌گانه در بین آنان اختلاف‌نظر وجود داشت که برخی فراگیری آن را مباح و بعضی مکروه و شماری دیگر، آموزش و فراگیری معارف مدرن را غیر مشروع می‌دانست. با پذیرش تقدم آموزش دینی بر تعلیمات جدید، طالبان بر تأسیس مدارس دینی و تربیت طلاب دینی همت گذاشت و برنامه‌ها و پروگرام‌های مکاتب جدید نیز از ابعاد و زوایای مختلف شکل و شمایل مدارس دینی به خود گرفت. در واقع، همین سخت‌گیری‌ها و اعمال فشار طالبان، معارف جدید را با آسیب‌ها و صدمات زیادی روبرو کرد که در این میان بیشتر ضرر متوجه زنان و دختران شد. علاوه بر محرومیت دختران از تحصیل، پسران نیز در کابل با محرومیت تحصیلی مواجه شدند که در این زمینه احمد رشید خبرنگار با سابقه پاکستانی می‌نویسد:

تحصیل پسران نیز در کابل در حالت وقفه قرار دارد؛ زیرا اغلب معلمان مدارس زن هستند و اجازه کار ندارند. یک نسل از کودکان افغان در حالی به سن رشد می‌رسند که از هر گونه تحصیل محرومند. هزاران والدین تحصیل کرده پس از ورود طالبان فقط به این دلیل کابل را همراه با خانواده‌هایشان به مقصد پاکستان ترک کردند که فرزندان شان به آموزش دسترسی داشته باشند (احمد رشید، همان، ۱۶۸).

با توجه به اینکه احمد رشید شاهد جنگ‌های طولانی افغانستان بوده است، در ادامه می‌نویسد:

طالبان پس از تسخیر کابل در مدت سه ماه ۶۳ مدرسه را در این شهر بستند. در اثر این اقدام طالبان ۱۰۳۰۰۰ دختر و ۱۴۸۰۰۰ پسر از تحصیل باز ماندند و ۱۱۲۰۰ معلم از تدریس محروم شدند. آنان دانشگاه کابل را تعطیل کردند و بدین ترتیب حدود ۱۰۰۰۰ دانشجویی خانه‌های خود شدند (همان، ۱۷۱).

البته، رهبران طالبان بعد از گذشت چندین ماه از حاکمیت‌شان با تحصیل پسران در مکاتب همراه با شرایط و دستورات عمل‌های خاصی موافقت کردند؛ ولی در قبال تحصیل دختران همچنان مسکوت ماندند.

بعد از بیست سال استقرار نظام جمهوری در افغانستان بار دیگر، گروه طالبان بر این کشور تسلط یافت و بلافاصله دروازه‌های مکاتب را به روی دختران بالاتر از صنف شش

بست. ممنوعیت مکتب رفتن دختران بالاتر از صنف ششم توسط طالبان نه تنها اعتراضات داخلی و انزجار بین‌المللی را برانگیخت؛ بلکه برای برخی از اعضای خود این گروه نیز گیج‌کننده بود. به خصوص با توجه به اینکه بسیاری از مقامات بلند پایه طالبان قبلاً به صورت مکرر وعده داده بودند که دختران در شروع سال تعلیمی جدید می‌توانند به مکاتب متوسطه و لیسه حضور یابند. تصمیم تکان‌دهنده مسدود ماندن مکاتب متوسطه و لیسه دخترانه اندکی بعد از یک جلسه سری رهبران طالبان در شهر قندهار گرفته شد، شهری که در عمل مرکز قدرت طالبان نگریسته می‌شود. به نظر می‌رسد که سیاست‌های آموزشی این گروه همچنان مانند گذشته است و هیچگونه تغییری در آن مشاهده نمی‌شود و در حال حاضر جهان و مردم افغانستان همچنان در انتظار تحقق وعده‌هایی است که از سوی طالبان در قبال نهاد تعلیم و تربیت و اهالی معارف داده شده است.

پنجم، نظام جمهوریت و شکوفایی معارف جدید

پس از فروپاشی حاکمیت طالبان در تاریخ ۲۲ عقرب، سال ۱۳۸۰ باردیگر، شور و نشاط به نهاد معارف رسمی بازگشت و مکاتب‌پذیرای گروه زیادی از دختران و پسران در شهر کابل و سایر ولایات کشور گردید. بر اساس گزارش وزارت معارف افغانستان در آغاز سال تحصیلی ۱۳۸۱، در حدود چهار میلیون متعلم با شور و اشتیاق فراوان راهی مکاتب شدند و این رقم تا هنوز در تاریخ معارف افغانستان بی‌سابقه بوده است (وزارت معارف، بهار سال ۱۳۸۱). وزارت معارف در سال تحصیلی ۱۳۸۱ استراتژی سه مرحله‌ی تدوین نمود که هر کدام مدت زمانی را دربر می‌گرفت. چهار برنامه در استراتژی مرحله اول (از سال ۱۳۸۱ تا پایان سال ۱۳۸۳) مدنظر قرار گرفته بود که عبارت است از: بازسازی معارف، تجهیز معارف، بالابردن کیفیت تعلیم و تربیت و توسعه‌ی متوازن معارف (همان).

قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی افغانستان در ماه قوس ۱۳۸۲ در جلسه "لوی جرگه" به تصویب رسید. در قانون اساسی جدید موادی به تصویب رسید که دو ماده‌ی آن در ارتباط با معارف بیشتر جلب توجه می‌کند: نخست، تعلیمات اجباری دوران متوسطه برای همه

متعلمین. دوم، دادن مجوز تأسیس موسسات تعلیمات عمومی، عالی و اختصاصی به اتباع کشور و سایر کشورهای خارجی. این دو ماده‌ی قانونی در افغانستان بی‌سابقه بوده است و برای نخستین بار بود که دوران متوسطه اجباری می‌شود و اجازه‌ای تأسیس مراکز تعلیمات عمومی و عالی به اتباع خارجی داده می‌شود (قانون اساسی، فصل پنجم، قانون معارف). هم‌چنین در قانون اساسی جدید بر رایگان بودن تعلیم و تربیت جدید تا دوره‌ی لیسانس، ایجاد توازن و انکشاف معارف برای زنان و کوچی‌ها (عشایر)، تطبیق نصاب تعلیمی واحد و غیره تأکید شده بود (قانون اساسی افغانستان، ۱۸ - ۲۰).

بعد از تصویب قانون اساسی جدید و فضای باز معارف جدید در افغانستان و هم‌چنین استقبال گرم مردم از آموزش و پرورش رسمی، سال به سال بر شمار شاگردان مکاتب افزایش یافت، به گونه‌ای که شمار متعلمان در سال ۱۳۸۶ به شش میلیون نفر رسید. این در حالی بود که تا هنوز نیمی از کودکان در سن تحصیل از آموزش محروم بودند. بر اساس گزارش ریاست پلان وزارت معارف افغانستان «در سال ۱۳۹۱ تعداد مکاتب ۱۴۲۷۴ باب و شمار شاگردان مراکز تعلیمات عمومی به ۸۶۴۳۹۴۰ نفر رسیده است» (گزارش وزارت معارف افغانستان، ۱۳۹۱/۵/۱۵).

براساس سروی که در سال ۱۳۹۸ توسط وزارت معارف انجام گرفت، تعداد مجموعی مکاتب در سراسر کشور ۱۶۴۲۹ باب بوده است. تعداد مجموعی شاگردان مکاتب به ۹۵۸۸۵۸۸ نفر می‌رسید که از جمله ۳۶۸۵۶۶۳ شاگرد آن را اناث تشکیل می‌داده است. این ارقام دربرگیرنده مکاتب ابتدایی، متوسطه، لیسه، لیسه‌های مسلکی، تربیه معلم، انجمن‌های تخنیک‌ی و مسلکی و تعلیمات دینی بوده است. مجموع معلمین در سال ۱۳۹۸ به تعداد ۲۱۱۴۵۴ نفر بوده است که از این تعداد ۷۲۴۸۰ نفر آن را معلمان زن تشکیل می‌داده است. در سال ۱۳۹۸ تعداد کورس‌های سواد آموزی به ۱۴۸۹۰ باب، تعداد مجموعی شاگردان آن ۲۵۶۱۳۱ نفر و تعداد فارغان ۱۰۸۹۹۳ نفر بوده است.

در سال ۱۳۹۸ تعداد دانشگاه‌ها و مراکز تحصیلات عالی دولتی و خصوصی در کشور ۱۶۷ باب، تعداد دانشکده‌ها ۶۷۳ باب و تعداد انستیتوت علوم صحتی ۱۰ باب بوده است که

در آنها به تعداد ۳۹۱۳۲۱ محصل مصروف تحصیل بوده و از جمله ۱۱۰۳۱۵ محصل آن را زن تشکیل می‌داده است. در سال ۱۳۹۹ تعداد استادان تحصیلات عالی ۱۸۴۳۰ نفر بوده که ۲۵۴۹ نفر آن را زنان تشکیل می‌داده است (سالنامه احصائیوی ۱۳۹۹، ۵۹).

البته، در طول دوران بیست سال نظام جمهوریت که جنگ میان دولت و گروه طالبان ادامه داشت، مناطق زیادی از وجود مکتب محروم بودند و در این دوره مکاتب زیادی تخریب گردید و هزاران دانش‌آموز و معلم جان خودشان را از دست دادند. از جمله سخنگوی عمومی نهادهای امنیتی دولت پیشین در تاریخ چهاردهم سال ۱۴۰۰ در یک کنفرانس خبری گفت: طالبان با انجام عملیات و انفجارها به تأسیسات عامه صدمه رسانده و تنها در دو ماه گذشته ۱۷۲ مکتب را تخریب کرده‌اند (روزنامه هشت صبح).

لذا، با وجود آن همه جنگ‌ها و نبردهایی که در طول این بیست سال تداوم داشت؛ ولی بازهم تعلیم و تربیت رسمی در اکثر نقاط کشور با برنامه‌های آموزشی و درسی واحد جریان داشت و در مورد تعداد دانش‌آموزان و شمار مکاتب و بودجه وزارت معارف، رنگینه حمیدی سرپرست وزارت معارف گفت: در سال ۱۳۹۹ در حدود نُه میلیون و هفت هزار دانش‌آموز در ۱۷۰۶۰ مکتب دولتی و خصوصی درس می‌خوانده که ۳۸ درصد آنان را دختران تشکیل می‌داده‌اند. برای وزارت معارف در سال مالی ۱۳۹۹ مبلغ ۳۴ میلیارد افغانی بودجه عادی تخصیص داده شده بوده است و این وزارت همچنان ۳/۲ میلیارد افغانی بودجه انکشافی داشته است (خبرگزاری صدای افغان (آوا) ۲۸ دلو ۱۳۹۹).

نتیجه

نهاد معارف یک نهاد اجتماعی غیر سیاسی و غیر نظامی است که اهمیت آن در دنیای امروز به حدی است که بسیاری از جامعه‌شناسان آن را مهم‌ترین نهاد در ساخت یک جامعه موفق می‌دانند. نهاد آموزشی یک کشور زمانی موفق عمل می‌کند که محیط آموزشی آن به دور از جنگ و درگیری و بدون هیچگونه دغدغه و نگرانی، در امنیت کامل قرار داشته باشد و هیچ خطری نتواند آن را تهدید کند. از اینرو امن بودن محیط آموزشی تأثیرات شگرفی بر نحوه‌ی

آموزش و یادگیری دارد و در چنین فضایی است که معلم به عنوان آموزگار می‌تواند با خاطر آسوده و با روان آرام به انتقال اطلاعات و ارزش‌ها پردازد و متعلم می‌تواند در فضای امن و امان همراه با شادی و نشاط فرا گیرد. از سوی دیگر، این مسئله کاملاً روشن است که رشد و توسعه پایدار در یک کشور به تربیت نیروی انسانی آگاه، متعهد و متخصص بستگی دارد و قطعاً رشد و پیشرفت همه جانبه، مرهون همین توسعه سرمایه انسانی است. این نشان می‌دهد که نهاد تعلیم و تربیت به حیث یک نهاد اجتماعی بیش از سایر نهادها نیازمند مشارکت و همکاری همگانی است و در واقع، اهتمام به تعلیم و تربیت وظیفه حکومت، جامعه و آحاد مردم است.

اما، متأسفانه نهاد تعلیم و تربیت رسمی افغانستان در طول حیات خود با آسیب‌ها، چالش‌ها و مشکلات فراوانی روبرو بوده است که در برخی از مقاطع تاریخی کاملاً از نفس افتاده است. زمانی تبعیض و تعصب دامن آن را فرا گرفته است، دورانی تحجر، ارتجاع و تاریک‌اندیشی بر پیکر آن فشار وارد کرده و در ادواری هم در میان خون و آتش غطه‌ور بوده است. آنچه که نهاد تعلیم و تربیت را بیشتر آزار داده است، همین جنگ‌ها و منازعات داخلی بوده است که علاوه بر زمینگیر کردن آن، قربانی اهداف و سیاست‌گذاری‌های گروه‌ها، احزاب و جریان‌های ریز و درشت سیاسی گردیده است.

کتابنامه

-
- اداره ملی احصائیه و معلومات، سالنامه احصائیوی ۱۳۹۹، بخش چهارم: معارف و تحصیلات عالی، شماره ۴۲، سال انتشار حمل ۱۴۰۰.
- ارانسکی . ای . ام . مقدمه فقه اللغة ایرانی، ش ۲، ترجمه: کریم، کشاورز، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۷۹.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، ویرایش: جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- پاینده، محمد زهیر، علمی، محمد یوسف، دافغانستان دمعارف تاریخ، لومری برخه، کابل: مطبعه معارف، ۱۳۳۹.
- دایرة المعارف اریانا، شماره ۱، کابل: مطبعه عمومی کابل، سال چاپ ۱۳۳۵.
- دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، تهران: نشر عرفان (ابراهیم شریعتی)، ۱۳۸۳.
- رشید، احمد طالبان، اسلام، نفت، و بازی بزرگ جدید، ترجمه: اسدالله شفایی، صادق باقری، انتشارات دانش هستی، ۱۳۷۹.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار، تاریخ یمینی (چاپ دوم)، ترجمه: ابوالشرف ناصح بن ظفر، حرفادقانی به اهتمام: جعفر، شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، (چاپ ششم) تهران: انتشارات جمهوری، ۱۳۷۴.
- غنیمه، عبدالرحیم، تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی، (چاپ سوم) ترجمه: نورالله کسایی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم: انتشارات دارالتفسیر، ۱۳۸۰.
- الفنستون، مونت استوارت، افغانان، جای، نژاد و فرهنگ (گزارش سفر به سلطنت کابل)، ترجمه: محمد آصف فکرت، مشهد: پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
- کامگار، جمیل الرحمن، تاریخ معارف افغانستان، (چاپ دوم) کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۷.
- کشمند، سلطانهلی، یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، کابل: انتشارات میوند، ۲۰۰۳ م.

- محمود، محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، ج ۱، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۳.
- مینورسکی، *تعلیقات بر حدود العالم*، ترجمه: میرحسین شاه، تهران: دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۲.
- ننگیال، *اسناد تاریخی افغانستان*، پاکستان: پشاور، ۱۳۶۶.
- نوید، سنزل، *واکنش‌های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان*، ترجمه: محمدنعیم مجددی، ۱۳۸۸.
- نیازی، امیدوار، *عوامل و نتایج کودتای هفت ثور*، کابل: پشاور، ۱۳۶۸.
- الیویه روآ، *افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی* (چاپ سوم)، ترجمه: علی، عالمی کرمانی، تهران: نشر عرفان (ابراهیم شریعتی)، ۱۳۸۹.

